



درس تفسیر سوره مبارکه قیامت جلسه ۱

حضرت آیت الله العظمی جوادى آملی دامت برکاته

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿لَا أُقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيَامَةِ (۱) وَلَا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ (۲) أَيْحَسِبُ الْإِنْسَانُ أَنْ نَجْمَعَ عِظَامَهُ (۳) بَلَى قَادِرِينَ عَلَى أَنْ نُسَوِّيَ بَنَانَهُ (۴) بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ (۵) يَسْتَلْ أَتَىٰ نَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ (۶) فَإِذَا بَرِقَ الْبَصَرُ (۷) وَخَسَفَ الْقَمَرُ (۸) وَجُمِعَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ (۹) يَقُولُ الْإِنْسَانُ يَوْمَئِذٍ أَيْنَ الْمَفَرُ (۱۰) كَلَّا لَا وَزَرَ (۱۱) إِلَىٰ رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمُسْتَقَرُّ (۱۲) يُنَبِّئُ الْإِنْسَانُ يَوْمَئِذٍ بِمَا قَدَّمَ وَأَخَّرَ (۱۳)﴾

بخشی از مطالب فرعی سوره قبلی ممکن است مانده باشد؛ اما در مطالب سور قبلی آنها بازگو شد و اگر احیاناً سؤالی هم مطرح باشد، در ضمن همین سوره مبارکه «قیامة» مطرح است.

این سوره «قیامة»، مانند سایر سور علم بالغلبه است؛ یعنی «السورة التي يذكر فيها القيامة»، برای اینکه هم کتاب‌های اهل سنت که قبل از هزار سال نوشته شده است در آن کتاب‌ها چنین آمده: «السورة التي يذكر فيها القيامة»، هم در کتاب‌هایی که مربوط به ما شیعه‌هاست و قبل از هزار سال نوشته شده، تعبیرش این است که «السورة التي يذكر فيها القيامة» اینها علم بالغلبه هستند.^۱

۱. تفسیر التستری، ص ۱۸۲؛ تلخیص البیان فی مجازات القرآن، ص ۳۵۵.

درباره اینکه انبیا(علیهم السلام) نسبت به انسان فقط تأیید دارند یا تأسیس، در بحث‌های ضرورت نبوت، مخصوصاً در بخش پایانی سوره مبارکه «نساء» که ضرورت وحی و نبوت را تشریح می‌کند و عقلانیت و حیانی را آنجا تثبیت می‌کند و می‌فرماید اگر خدا پیامبر نفرستد، انبیا را اعزام نکند، مردم بر خدا حجت دارند: ﴿لَوْلَا يَكُونُ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ﴾؛^۱ که این ضرورت عقلانیت و حیانی را تبیین می‌کند، ضرورت وحی را تبیین می‌کند که اگر - معاذالله - انبیا نمی‌فرستاد، عقل می‌توانست بر علیه آن مکتب احتجاج کند و بگوید ما نه می‌دانیم از کجا آمدیم! نه می‌دانیم به کجا می‌رویم! نه می‌دانیم با جهان چگونه معامله کنیم! ما باید عادل باشیم، عادل یعنی کسی که هر چیزی را در جای خود قرار می‌دهد، جای اشیاء را اشیا آفرین می‌داند، جای اشخاص را اشخاص آفرین می‌داند، ما می‌فهمیم عدل یعنی چه! می‌فهمیم عدل خوب است و عدل ضروری است؛ اما عدل معنایش این است که هر چیزی را در جای خود قرار بدهند، جای اشیاء را هم فقط اشیا آفرین می‌داند و اشیا آفرین تو ای خدا هستی! و اگر پیامبرانی نفرستی، جای اشیاء و جای افعال، جای اقوال، جای اعیان مشخص نیست.

پس وحی ضروری خواهد بود، حتماً پیامبران را خدا صادر خواهد کرد، نازل خواهد کرد و می‌فرستد و مانند آن. انبیا که آمدند، چندین کار می‌کنند: یکی از کارهای آنها که در بحث‌های قبلی گذشت، این است که اینها آن دفینه‌های درونی را إثاره می‌کنند، شیار می‌کنند، شکوفا می‌کنند که در خطبه نورانی حضرت امیر(سلام الله علیه) است که «وَأُثِيرُوا لَهُمْ دَفَائِنُ الْعُقُولِ».^۲ آن گنجینه‌های درونی را شکوفا می‌کنند به انسان نشان می‌دهند، می‌گویند تو این هستی. در آن گنجینه‌ها مسئله نیاز به مبدأ، نیاز به معاد، نیاز به راه بین مبدأ و معاد تعبیه شده است. بعد انبیا(علیهم السلام)

۱. سوره نساء، آیه ۱۶۵.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۱.

شروع می‌کنند به اینکه این فطرت شکوفا شده را در چندین بخش هدایت و راهنمایی می‌کنند: ﴿يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ﴾^۱ یکی است. ﴿وَالْحِكْمَةَ﴾، دو تاست. ﴿وَيُزَكِّيهِمْ﴾، سه تاست. چهارمی که از همه ضروری‌تر است، در قرآن کریم فرمود انبیا حرف‌های تازه دارند. حرف‌هایی دارند که هیچ بشری در هیچ مکتبی نشنید و نمی‌تواند یاد بگیرد، فرمود: ﴿وَيُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ﴾^۲ که قبلاً هم ملاحظه فرمودید! این ﴿وَيُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ﴾، غیر از ﴿يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ﴾ است. ممکن است بعضی از این مطالبی که انسان در مکتب‌های دینی یاد می‌گیرد، در بحث‌های اخلاقی و حقوقی جامعه از دیگران هم کم و بیش بشنود؛ ولی این چهارمی این است که انبیا حرف تازه دارند، حرف‌هایی دارند که در هیچ جای عالم نیست و انسان هر چه هم با استعداد باشد، نمی‌تواند یاد بگیرد، چون مربوط به غیب است. فرمود: «و يعلمکم ما لا تعلمون»! فرمود: ﴿وَيُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ﴾، این ﴿وَيُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ﴾؛ یعنی شما آن نیستید که یاد بگیرید. شما از غیب چه خبر دارید؟ این با حسّ و تجربه که شناخته نمی‌شود با علم حصولی اندک که سرمایه شماست ﴿إِلَّا قَلِيلًا﴾^۳ که شناخته نمی‌شود. اسرار عالم که قبل بود با فهم عادی شما حلّ نمی‌شود. رموز عالم که بعد در پیش است با علم حصولی اندک شما حلّ نمی‌شود. این چهارمی حرف نهایی را می‌زند، فرمود چیزهایی را به شما یاد می‌دهد که نمی‌دانید! فرمود چیزهایی را به شما یاد می‌دهد که اصلاً نمی‌توانید یاد بگیرید. «و يعلمکم ما لا تعلمون» نیست. فرمود: ﴿وَيُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ﴾.

همین بیان را نسبت به خود پیغمبر (علیه و علی آله آلاف التّحية و الثناء) هم دارد. انبیا هم همین‌طور هستند. انبیا با همه نبوغ و استعدادی که دارند، حرف‌هایی در جهان است که آنها هرگز مقدورشان نیست یاد بگیرند. به وجود

۱. سوره بقره، آیه ۱۲۹.

۲. سوره بقره، آیه ۱۵۱.

۳. سوره بقره، آیات ۸۳ و ۲۴۶ و ۲۴۹ ...

مبارک پیغمبر فرمود: ﴿وَعَلَّمَكَ﴾^۱، فرمود خدا چیزهایی به تو یاد داد که تو حالا با هر استعداد و هر فروغ و هر نبوغی داشته باشی، نمی توانی یاد بگیری.

بنابر این انبیا چندین حرف تازه دارند. ضرورت وحی هم از این راه است. یکی از آن کارهایشان إثارة و شکوفا کردن فطرت است. به حضرت رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: ﴿وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ﴾، نه «ما لا تعلم»! تعبیر ﴿مَا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ﴾، غیر از ﴿عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ﴾^۲ است. آن ﴿عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ﴾ ظهور در این ندارد که برای انسان ممتنع بوده که یاد بگیرد. فرمود انسان چیزی را که نمی داند از راه دین یاد می گیرد؛ اما حالا ممتنع است که خود یاد بگیرد و تلاش و کوشش کند، این از آن آیات برغمی آید.

پس ضرورت وحی و نبوت همین است، برای اینکه ما از قیامت هیچ دسترسی نداریم. از سنخ محسوس نیست، از آغاز خلقتمان هیچ دسترسی نداریم. از خصوصیت های اوصاف الهی هیچ دسترسی نداریم. اینها حرف های نو و تازه است که انبیا (علیهم السلام) به ما می گویند.

مطلب دیگر درباره شفاعت شافعیین است که در ذیل سوره مبارکه «مدثر» قبلاً بحث شد، این است که عده ای برای خودشان می گفتند: ﴿هُؤُلَاءِ شَفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ﴾،^۳ هم تبهکارانی که دینشان مرضی نیست، «مرتضی المذهب»^۴ نیستند، از شفاعت محروم هستند، هم آنها که اصلاً دینی ندارند. دین آنها این بود که می گفتند: ﴿هُؤُلَاءِ شَفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ﴾. فرمود اینها که نمی توانند شفاعت کنند یا اینها حق شفاعت ندارند، چون ﴿مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ﴾^۵ یا شما

۱. سوره نسا، آیه ۱۱۳.

۲. سوره علق، آیه ۵.

۳. سوره یونس، آیه ۱۸.

۴. سوره انبیاء، آیه ۲۸؛ ﴿لَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْضَاهُ﴾.

۵. سوره بقره، آیه ۲۵۵.

نمی‌توانید «مشفوعاً له» باشید، چون ﴿لَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَى﴾^۱، یا مشکل در مبدأ فاعلی است که آنها حق شفاعت ندارند: «لا يشفعون الا بإذن الله»، به آنها خدا اذن نمی‌دهد یا «مشفوعاً له» صلاحیت دریافت شفاعت ندارد، برای اینکه ﴿لَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَى﴾. آن کسی که «مرتضی المذهب» نیست، طرفی از شفاعت نمی‌بندد. «مرتضی المذهب» کسی است که برابر اوایل آیات سوره مبارکه «مائده»، این ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتِمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾^۲ این دینی که مرتضای خداست، شخص باید داشته باشد. پس شفیع باید مأذون باشد که خدا به آنها اذن نمی‌دهد. «مشفوع له» باید «مرتضی المذهب» باشد که افراد تبهکاری که از حد دریافت شفاعت گذشته‌اند، بهره نمی‌برند یا ﴿هُؤُلَاءِ﴾ که ﴿شُفَعَاءُ﴾ می‌گفتند، آنها حق شفاعت ندارند.

اما سوره مبارکه‌ای که به نام «قیامة» معروف است، «السورة التي يذكر فيها القیامة» ذات اقدس الهی آن را با سوگند شروع می‌کند. کارهای مهم را با سوگند شروع می‌کنند. این بحث قبلاً گذشت که قسم خدا به بینه است نه در قبال بینه. این باید تبیین بشود در این سوره. ذات اقدس الهی که سوگند یاد می‌کند؛ نظیر سوگند در محاکم قضایی نیست. در محاکم قضایی آن مدعی باید بینه اقامه کند، آن منکر باید سوگند یاد کند، چون دستش خالی است، بینه ندارد. بینه در مقابل سوگند است، سوگند در مقابل بینه است. این در محاکم قضایی است؛ اما سوگندهای خدا به بینه است، نه در قبال بینه. خدا به دلیل قسم می‌خورد. در سوره مبارکه «یس» ﴿يَس * وَالْقُرْآنُ الْحَكِيم * إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ﴾^۳ این قسم به دلیل است؛ یعنی قسم به این معجزه تو پیغمبر هستی! دلیل نبوت پیغمبر معجزه است. قرآن است. این طور نیست که به یک شیء بیگانه‌ای قسم خورده باشد. در جاهای دیگر نیاز به توضیح دارد، در سوره

۱. سوره انبیاء، آیه ۲۸.

۲. سوره مائده، آیه ۳.

۳. سوره یس، آیات ۱ - ۳.

مبارکه «یس» دیگر نیازی به توضیح ندارد. سوگند خدا به بینه است. نمونه‌هایی هم ذکر می‌شد؛ مثلاً در جایی که تاریک است، کسی آفتاب را نمی‌بیند، روشنی را نمی‌بیند، از دیگری سؤال می‌کنند که آیا روز شد یا نه؟ او ساعتش را نگاه می‌کند، شواهد دیگر را نگاه می‌کند، سوگند یاد می‌کند که حالا روز است؛ اما اگر کسی روز روشن باشد، دیگری نابیناست، سؤال می‌کند که آیا الآن روز شد یا نه؟ این می‌گوید سوگند به این آفتاب الآن روز است. این به دلیل قسم خورده نه به بیگانه دلیل. در قبال دلیل نیست. آن کسی که نمی‌بیند، از آفتاب بی‌خبر است؛ اما این بصیر که آفتاب را می‌بیند، می‌گوید سوگند به این آفتاب الآن روز است، این به دلیل قسم خورده، نه در قبال دلیل. تمام سوگندهای الهی به بینه است نه در قبال بینه. وقتی به قیامت قسم می‌خورد، به شیء حاضر قسم می‌خورد. این تعبیر از لطیف‌ترین تعبیرهای قرآن کریم است که حالا چه کسی سؤال کرده؟ چه طور شده که این سؤال مطرح شده؟ سؤال‌ها درباره قیامت در قرآن کریم زیاد است، یکی از لطیف‌ترین تعبیرات قرآن کریم درباره قیامت این است که ﴿إِنَّا نُرْسَاهَا﴾^۱ سؤال کردند از حضرت کشتی قیامت که الآن موجود است و در گردش است، چه وقت لنگر می‌اندازد؟ در جریان سفینه نوح این بود که ﴿بِسْمِ اللَّهِ مَجْرَاهَا وَرُسَاهَا﴾^۲. «إرسا» عبارت از آن است که انسان یک چیز سنگینی را بگذارد و جلوی لرزش را بگیرد که خدای سبحان سلسل جبال را رواسی زمین قرار داد: ﴿رَوَاسِي﴾^۳ یا ﴿أَرْسَاهَا﴾، ﴿وَالْجِبَالِ أَرْسَاهَا﴾، سلسله جبال لنگر زمین است که جلوی لرزش زمین را بگیرد. کشتی نوح با «بسم الله»، لنگر می‌انداخت و با «بسم الله»، شروع می‌کرد: ﴿بِسْمِ اللَّهِ مَجْرَاهَا﴾ و «بسم الله مرساها». این سائل سؤال می‌کند که کشتی قیامت چه وقت لنگر می‌اندازد: ﴿إِنَّا نُرْسَاهَا﴾؛ یعنی الآن هست؟ چه وقت لنگر

۱. سوره اعراف، آیه ۱۸۷؛ سوره نازعات، آیه ۴۲.

۲. سوره هود، آیه ۴۱.

۳. سوره انبیاء، آیه ۳۱.

می‌اندازد تا مسافرینش را پیاده کند؟ در جریان قیامت دفعتهً انسان می‌بیند که اوضاع عوض شد! خیلی‌ها هم که مُردند، اینها وارد برزخ که می‌شوند دفعتهً می‌بینند که اوضاع عوض شد، افرادی را می‌بینند که نمی‌شناختند و نمی‌شناسند، صحنه‌ای می‌بینند که آشنا نیست، متحیر هستند که این کجاست؟ کجا آمدند؟ چه شده؟ در قبر که تلقین میت می‌کنند، به این شخص می‌گویند تو الآن مُردی، جایی رفتی افرادی را می‌بینی که ناشناسی، این مرگ است، این برزخ است، ما هم می‌آییم: «أَنَّ الْمَوْتَ حَقٌّ ... وَالْجَنَّةَ حَقٌّ وَالنَّارَ حَقٌّ»^۱ همه را یاد او می‌دهند. او هم کاملاً گوش می‌دهد، می‌فهمد تا توجیه بشود که این حالتی که برای او پیش آمده، این یک حالت خروج از دنیاست، یک عالم دیگری است؛ منتها او متحیر است که اینجا کجاست که من آمدم! این زنده است؛ منتها بی‌خبر است، آگاه نیست. شهید با خبر است. در سوره مبارکه «آل عمران» یا «بقره» که فرمود شهدا زنده وارد برزخ می‌شوند، همین است: ﴿أَحْيَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ﴾ * فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ^۲؛ شهید زنده وارد برزخ می‌شود، کاملاً می‌فهمد قبلاً کجا بود، الآن کجا هست و با فرشته‌ها صحبت می‌کند، از خدای سبحان می‌خواهد که او را با خبر کند که هرزمان ما و همراهان ما کجا هستند؟ به من مژده بده ما که حالا خونی دادیم، اینها حافظ خون ما هستند یا نیستند؟ این ﴿يَسْتَبْشِرُونَ﴾ که فعل مضارع است، مفید استمرار است، مستقیماً و مستمراً شهدا از ذات اقدس الهی مژده دریافت می‌کنند که خدایا مژده بده! راهیان راه ما کجا رفتند؟ شهدا با افراد دیگر کاری ندارند: ﴿وَيَسْتَبْشِرُونَ﴾، به چه کسی؟ به ﴿الَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ﴾^۳، ﴿الَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ﴾ چه کسانی هستند؟ این ﴿الَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ﴾ ما هم در فارسی این تعبيرات را داریم: ﴿الَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ﴾ یعنی کسی که هنوز به اینها نرسیدند. ما به چه کسانی می‌گوییم هنوز نرسیدند؟ اگر

۱. زاد المعاد - مفتاح الجنان، ص ۳۵۳.

۲. سوره آل عمران، آیات ۱۶۹ و ۱۷۰.

۳. سوره آل عمران، آیه ۱۷۰.

مسافری از تهران برای زیارت حرکت کند بیاید به قم، این مسافرین چند نفر بودند، بعضی زودتر حرکت کردند، زودتر رسیدند، بعضی در راه هستند. به اینها که در راه هستند، می‌گویند هنوز نرسیدند؛ اما آنها که در شهرشان توقف کردند و حرکت نکردند، به آنها نمی‌گویند هنوز نرسیدند! این ﴿الَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ﴾^۱ عدم ملکه است. به چه کسی می‌گویند: ﴿الَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ﴾؛ هنوز نرسیدند! آنها که راه افتادند. آنهایی که راهی راه بودند، راه افتادند، هنوز به مقصد نرسیدند، به اینها می‌گویند هنوز نرسیدند؛ اما آنها که هنوز راه نیفتدند که نمی‌گویند نرسیدند. می‌گویند هنوز حرکت نکردند. در این آیه در دو بخش شهدا می‌گویند خدایا! آنها که راهی راه ما بودند و ادامه دهنده راه ما بودند و همفکر ما بودند، کجا هستند؟ بشارت بده! خدا هم می‌فرماید که آنها در فلان مقطع هستند، در فلان مرحله هستند، به شما می‌رسند و مانند آن. شهدا کاملاً باخبر هستند. با دیگری کاری ندارند. با راهیان راه خودشان کار دارند. با حافظان خودشان کار دارند. بعضی‌ها نه، خواب هستند. خیلی‌ها هم هستند که در برزخ خواب هستند؛ یعنی اصلاً بیدار نیستند و نمی‌دانند چه خبر است!

غرض این است که این سائل می‌گوید: ﴿إِيَّانَ مُرْسَاهَا﴾، قیامت چه وقت لنگر می‌اندازد؟ چیزی از بین نمی‌رود، خوابیده‌ها بیدار می‌شوند. مسافر جابه‌جا می‌شود، از جایی به جایی. ذات اقدس الهی می‌فرماید نه سوگند به قیامت، که این خودش سوگند است. نه سوگند، خودش سوگند است؛ یعنی «أقسم بيوم القيامة»، یک؛ و «أقسم بالنفس اللوامة»، دو؛ من سوگند یاد می‌کنم به نفس لوّامة که قیامت حق است.

دو تا مشکل اساسی را قرآن کریم اینجا مطرح می‌کند؛ یکی اینکه اینها که حس‌گرا هستند؛ نظیر حرف‌های اسرائیلی که می‌گفتند: ﴿لَنْ تُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَرَى اللَّهَ جَهْرَةً﴾؛^۱ نظیر آنها که می‌گفتند: ﴿أَرَأَيْتَ اللَّهَ جَهْرَةً﴾،^۲ آنها که تا چیزی

۱. سوره بقره، آیه ۵۵.

۲. سوره نساء، آیه ۱۵۳.

محسوس نباشد و نبینند، باور نمی‌کنند، حداکثر معرفتشان حسّی است، اینها یک امر غیبی باور ندارند و نمی‌توانند بفهمند. اینها را قرآن توجیه می‌کند که جهان به غیب و شهادت تقسیم می‌شود، منحصر در شهادت و حسّ نیست هم جهان غیب حق است هم جهان شهادت حق است، ادله فراوانی ذکر می‌کنند؛ اما در این بخش می‌فرماید این آقایان مشکل و شبهه علمی ندارند، اینها شهوت عملی دارند. اینها که باور ندارند مسئله معاد را، راه علمی، شبهه علمی ندارند، برای اینکه اینها در بخش پایانی سوره مبارکه «یس» فرمود این کسی که ﴿وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِيَ خَلْقَهُ﴾^۱ مگر ما به او نگفتیم، به او نمی‌گوییم آن کسی که ﴿أَوَّلَ مَرَّةٍ﴾^۲ او می‌تواند: ﴿يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ﴾؟ انسان که ﴿لَمْ يَكُنْ شَيْئًا مَذْكُورًا﴾^۳ به زکریا فرمود: ﴿لَمْ يَكُنْ شَيْئًا مَذْكُورًا﴾، انسان «لا شیء» بود، بعد قابل ذکر نبود، بعد به این صورت درآورد. حالا که همه چیزش موجود است، روح که از بین نمی‌رود، بدنش که پراکنده شد، هر دو را می‌تواند جمع کند.

بعد از این بیان می‌فرماید انسان شبهه علمی ندارد، مشکل اکثری مردم شهوت عملی است، نه شبهه علمی: ﴿بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجَرَهُ أُمَامَةً﴾ وگرنه چه مشکل علمی دارد؟ اگر ذات اقدس الهی انسانی را که قبلاً هیچ نبود، حالا به این صورت درآورد، حالا که همه چیزش موجود است، روح که از بین نمی‌رود، بدن پراکنده شد، جمع می‌کند. چه مشکلی شما دارید؟! در این بخش می‌فرماید اینها هیچ دلیلی ندارند: ﴿أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ لَنْ نَجْمَعَ عِظَامَهُ * بَلَىٰ قَادِرِينَ عَلَىٰ أَنْ نُسَوِّيَ بَنَانَهُ * بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجَرَهُ أُمَامَةً﴾، مهم‌ترین عامل انکار معاد یا غفلت از معاد، این آزادی

۱. سوره یس، آیه ۷۸.

۲. سوره یس، آیه ۷۹.

۳. سوره انسان، آیه ۱.

کاذب است، چون اگر معاد را قبول بکند، می‌داند مسئول است. هر چیزی را که گفته، هر چیزی را که خورده، هر چیزی را که گرفته، باید جواب بدهد.

فرمود: ﴿بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ﴾، می‌خواهد راهش باز باشد، هیچ بندی نداشته باشد، هر جا می‌خواهد برود، برود. این مشکل انسان است. فرمود نه خیر! ما تمام این انگشتان و سر انگشت که خیلی ظریف است. امضاها مستحضرید که قابل جعل است، خط قابل جعل است، چون صنعت است؛ اما مُهر انگشت قابل جعل نیست، شما این ﴿وَ اٰخْتِلَافُ اَلْسِنَتِكُمْ وَ اَلْوَانِكُمْ﴾^۱ که در قرآن کریم است را بررسی کنید. الآن میلیاردها بشر، دو نفر را از هر نظر شبیه هم پیدا نمی‌کنید. فرمود این اختلاف السنه، این اختلاف الوان، یک شناسنامه طبیعی است که ما نمی‌گذاریم دو نفر شبیه هم باشند تا مبدا زندگی اشتباه شود، این طور است. سر انگشتان هم همین طور است، ظریف هم هست. از سر انگشت کارهای فراوانی ساخته است. خطوط ریز و درشت سر انگشت شبیه هم نیست. فرمود ما تمام سر انگشتان را با همه خطوط ریز و درشت دوباره برمی‌گردانیم. این خدایی که اگر بگویند که ﴿مَنْ يُحْيِ الْعِظَامَ وَ هِيَ رَمِيمٌ﴾، در بخش پایانی سوره مبارکه «یس» است، آن جواب را داد: ﴿قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي اَنْشَأَهَا اَوَّلَ مَرَّةٍ﴾. اینجا فرمود ظریف‌ترین کار که انسان دارد که سر انگشت باشد خدا دوباره بنان را برمی‌گرداند.

فرمود اینکه هیچ مشکل علمی ندارد، ما یک نشانه قیامت را در درون هر کسی گذاشتیم. فرمود این نفس لوّامه را که ما به هر کسی دادیم، این نشانه قیامت است. این نفس لوّامه را همه دارند؛ منتها در قیامت یک عده که «يَوْمِ الْحَسْرَةِ»^۲ است، خودشان را ملامت می‌کنند، آنجا ظاهرتر می‌شود. این نفس لوّامه به منزله تفکیک قواست که

۱. سوره روم، آیه ۲۲.

۲. صحیفه سجّادیه، دعای ۴۲.

برخی‌ها خواستند بگویند که این مسئله تفکیک قوا، یعنی قوه مقننه، قوه مجریه و قوه قضاییه را که بشر تدوین کرده است، از درون انسان گرفته است. ذات اقدس الهی انسان را با این سه قوه جدای از هم خلق کرده است.

یک قوه در انسان است که می‌فهمد بد و خوب چیست. یک قوه در انسان است که عمل می‌کند. یک قوه است که می‌سنجد که آیا اینکه عمل کرده، برابر آن بد و خوب بود یا نه؟! اگر مطابق با آن بود، کم‌کم همین قوه سومی شکوفا می‌شود، خوشحال می‌شود، مبشّره است و لوّامه نیست تا کم‌کم این شخص به نفس مطمئنّه برسد، وگرنه این نفس لوّامه انسان را سرزنش می‌کند، دو تا کار می‌کند: یکی آن که این دستگاه فهمنده که به منزله قوه مقننه است، حرفی را دارد گوش می‌دهد، یکی اینکه این قوه‌ای که عمل کرد، کار او را بررسی می‌کند، اینها را تطبیق می‌کند. بعد به کرسی قضا و داوری می‌نشیند. اگر خوب بود، خیلی خوشحال است. انسان اگر کار خوبی کرد، چرا خوشحال است و اگر کار بد کرد، چرا نگران است؟ چه کسی او را سرزنش می‌کند؟ همین نفس لوّامه است.

سه قوه را ذات اقدس الهی در درون هر انسانی نهادینه کرده است. به او قوه‌ای داد که حالا عقل نظر هست که می‌فهمد چه چیزی بد است و چه چیزی خوب است که کار جزم است در قبال شک. تصور و تصدیق و سرانجام جزم است. یک کار قوه اراده و تصمیم و نیت و اخلاص و امثال آن است که کار عقل عملی است. این مسئول اجرا یک قوه است، مسئول فهم و قانون‌گذاری قوه دیگری است. این نفس لوّامه می‌آید تطبیق می‌کند، آن کار قوه مجریه را با کار قوه مقننه. اگر درست بود، خیلی خوشحال می‌شود و اگر بد بود، نگران و پژمرده است. گاهی خود را سرزنش می‌کند. در درون همه ما همین‌طور است. ما چرا خوشحال می‌شویم؟ چه وقت خوشحال می‌شویم؟ آن وقتی که ببینیم این کاری که قوه مجریه کرده است، مطابق با آن قوه‌ای باشد که فهمید. یعنی آنچه که درست فهمید، همان را عمل کرد و اگر ببینیم آنچه را که فهمیدیم، برخلاف آن عمل کردیم، نگران هستیم. ما را ملامت می‌کنند: ﴿لَوْ مَوْا

أَنْفُسَكُمْ^۱، این در درون همه ما هست که خیلی‌ها خواستند بگویند تفکیک قوا از همین خلقت انسانی گرفته شده است.

همان‌طور که در دستگاه بیرونی ما قوه‌ای است که بعضی از قواها و نیروها هستند که مسئول فهم هستند؛ مثل چشم و گوش. یک سلسله قوا هستند که مسئول کار هستند؛ مثل دست و پا. قبلاً هم گذشت که چگونه ما عالم بی‌عمل داریم؟ چگونه می‌شود که ما مقدّس بی‌درک داشته باشیم؟ چگونه ممکن است که جاهل متّهتک داشته باشیم؟ چگونه ممکن است، عالم عادل داشته باشیم؟ چهار قسم بود که قبلاً گذشت و همه اقسام چهارگانه از همین بیرون ما نشأت می‌گرفته؛ یعنی آنچه در بیرون است، مشابه آن در درون هم هست. ما در بیرون یک دستگاه ادراکی داریم به نام چشم و گوش که کارشان همین فهمیدن است، کاری از آنها ساخته نیست. یک دستگاه داریم که کارشان اجراست، فعالیت و کوشش است. چشم و گوش کارشان فهمیدن است. دست و پا کارشان تلاش و کوشش است. اگر این چشم و گوش مار و عقرب را دیدند و دست و پا حرکت کردند، فرار کردند، نجات پیدا کردند، این انسان سالم است؛ ولی اگر دست و پای او فلج بود، چشم و گوش مار و عقرب را می‌بیند و همین‌طور نیش هم می‌خورد؛ ولی چشم که فرار نمی‌کند، گوش که فرار نمی‌کند. اینکه می‌بیند، او نمی‌تواند فرار کند. او فلج است. این می‌شود انسان فاسق. عالم بی‌عمل. در بیرون این‌طور است.

گاهی دست و پا سالم است، چشم و گوش بسته است؛ مثل مقدّس بی‌درک. او اصلاً نمی‌فهمد که چه بکند؛ ولی هر چه به او بگویی می‌کند. گاهی جاهل متّهتک است هم چشم و گوش او بسته است، هم دست و پایش فلج است. او فاقد طهورین است. در بیرون که این‌طور است، درون هم همین‌طور است. در درون بخشی از قوای ما مسئول فهمیدن

هستند. عقل است که خدای سبحان عطا کرده که می‌فهمیم چه چیزی بد است و چه چیزی خوب است و از شرع کمک می‌گیریم، می‌فهمیم. آن عقل عملی که حضرت فرمود: «العقل مَا عُبِدَ بِهِ الرَّحْمَانُ وَ اكْتُسِبَ بِهِ الْجَنَانُ»^۲ آن مسئول کار است. عزم، اراده، نیت، اخلاص، طلب مال این است. اگر انسان «سلام العقلین» بود؛ یعنی هم عقل نظری او خوب می‌فهمید که جزم و تصور و تصدیق او حساب شده بود، هم عقل عملی که «العقل مَا عُبِدَ بِهِ الرَّحْمَانُ وَ اكْتُسِبَ بِهِ الْجَنَانُ» فعال بود، او می‌شود عالم عادل؛ اما اگر عقل نظری او فعال بود، درس و بحث و حوزه و دانشگاه خوب داشت، خوب می‌فهمید، خوب حرف می‌زند، خوب مقاله می‌نویسد، خوب سخنرانی می‌کند؛ اما «مَا عُبِدَ بِهِ الرَّحْمَانُ» او فلج است، این می‌شود عالم فاسق. چون این عقل کارش فهمیدن است، جزم علمی است، نه عزم عملی. این بیان نورانی حضرت امیر ناظر به همین بخش است، فرمود: «كَمْ مِنْ عَقْلٍ أُسِيرَ تَحْتَ هَوَىِّ أَمِيرٍ»^۳، این در مجاهد درونی این عقل اجرایی را که باید کار بکند، این در جهاد درون باخته و هوس آن را به اسارت گرفته است. فرمود این عقل داشت، خدا به او داد؛ ولی هوس آن را به اسارت گرفته است: «كَمْ مِنْ عَقْلٍ أُسِيرَ تَحْتَ هَوَىِّ أَمِيرٍ». در بیانات نورانی دیگر فرمود: «لَا تَجْعَلُوا عِلْمَكُمْ جَهْلًا وَ يَقِينَكُمْ شَكًّا إِذَا عَلِمْتُمْ فَأَعْمَلُوا»^۴، حالا که فهمیدید عمل بکنید. اگر عمل کردیم و تمرین داشتیم، این دیگر فلج نمی‌شود.

اولین کار این است که انسان این نفس لوّامه را همیشه سرجایش روی کرسی قضا بنشاند، این می‌شود قاضی. عقل نظری می‌شود مقتّن، عقل عملی می‌شود مجری. این هم قاضی است، برابر قضا هم عمل می‌کند و راحت هم هست و اما اگر چنانچه اگر کم‌کم این رشوه داد، زیرمیزی داد، رومیزی داد، این نفس لوّامه را کم‌کم تیره کرد و غباری کرد:

۲. الکافی (ط - الاسلامیه)، ج ۱، ص ۱۱.

۳. نهج البلاغه (للصبحی صالح)، حکمت ۲۱۱.

۴. نهج البلاغه (للصبحی صالح)، حکمت ۲۸۰.

﴿قَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا﴾^۵، او را زنده به گور کرد. این قاضی زنده به گور چه کاری از او ساخته است؟ ﴿دَسَّاهَا﴾ را هم که قبلاً ملاحظه فرمودید این ﴿دَسَّاهَا﴾ باب تفعیل است، این سه تا «سین» دارد، «سین» سوّم آن تبدیل به «یاء» شد و «یاء» تبدیل به «الف» شد. ثلاثی مجرد آن «دَسَّ» است. ثلاثی مزید آن «دَسَّسَ» است. «سین» سوم به «یاء» تبدیل شد و «یاء» به «الف» تبدیل شد و شده ﴿دَسَّاهَا﴾، دسیسه هم این است که انسان این مقدار خاک را کنار ببرد، چیزی درون خاک بگذارد، بعد روی آن خاک بریزد، این می‌شود دسیسه. این ﴿أَمْ يَدُسُّهُ فِي التُّرَابِ﴾^۶ که در قرآن دارد، همین است. دسیسه معنایش همین است.

این نفس اماره و نفس‌های دیگر و خواسته‌های دیگر و هوس‌های دیگر، اینها این قاضی بیچاره را تدسیس و زنده به گور می‌کنند. حالا قاضی زنده به گور شده چه فتوایی می‌تواند بدهد؟ فرمود: ﴿قَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا﴾، آن وقت تمام میدان‌دار می‌شود نفس اماره، وگرنه انسان که اول نفس اماره نداشت. اول حيله می‌کرد، بعد از دسیسه کردن و حيله کردن، می‌شود فرمانروا و امر می‌کند. آن وقت عالماً، عامداً دروغ می‌گوید. هیچ راهی هم ندارد.

این است که فرمود ما این نفس لوّامه را نمونه قیامت قرار دادیم. در قیامت حق عادلانه ترسیم می‌شود، اینجا هم عادلانه ترسیم می‌شود. سوگند به نفس لوّامه که ذات اقدس الهی به عنوان قاضی درون تفکیک قوای سه‌گانه درون، از آن به عظمت یاد می‌کند، قسم به نفس لوّامه که قیامت حق است. تمام این سرانگشتان شما را ما بررسی می‌کنیم، شما هیچ مشکل علمی ندارید: ﴿بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ﴾، تنها مشکل منکران معاد این است که می‌خواهند جلویشان باز باشد، همین! وگرنه وقتی انبیا آمدند گفتند این خدایی که شما را خلق کرد، می‌گوید عالم حساب و کتابی

۵. سوره شمس، آیه ۱۰.

۶. سوره نحل، آیه ۵۹.

دارد، این طور نیست که هر کسی هر کاری کرد، رها باشد، این می شود لغو. فرمود نه! در کارگاه خدا بطلان نیست. در ساختار خلقت لغو و لعب نیست. اگر هر کسی، هر کاری کرد، کرد، دیگر لغو می شود، بی حساب می شود.

از قرآن سؤال می کند شما عالم را با چه چیزی خلق کردی؟ عالم را با چه چیزی خلق کردی؟! نه اینکه در و دیوار و مسجد و اینها را! یک وقت است که می گویند مصالح ساختمانی این مسجد، مثلاً آهن است و سیمان. حالا بگویند آهن را از چه چیزی خلق کرد؟ مثلاً از فلان خاک. آن فلان خاک را از چه چیزی خلق کرد؟ می گوید فلان! می گوید من عالم را با حق خلق کردم. این حسی نیست، ما چگونه بفهمیم؟ یعنی هیچ، یعنی مصالح ساختمانی این جهان حق است؛ یعنی بطلان در آن نیست. این جایی برای سؤال نیست که شما آن ذرات اولیه را از چه چیزی خلق کردی. می فرماید: ﴿وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ﴾^۱، مصالح ساختمانی آسمان و زمین حقیقت است؛ یعنی هیچ بطلانی در آن نیست. هر چیزی حسابی دارد، کتابی دارد. همه زنده اند، همه راست می گویند، همه حرف می زنند، همه شهادت می دهند.

روی این مبنا حالا اگر گفته شد، مسجد شهادت می دهد که فلان همسایه آمده، فلان همسایه شکایت می کند که نیامده، درست است،^۲ چون چیزی می فهمد. این با حقیقت خلق شد. این همه دستورات و روایاتی است که مسجد شکایت می کند، مسجد شفاعت می کند، این یعنی چه؟ این می فهمد که کدام همسایه آمد، کدام همسایه نیامد. همه زنده اند، همه می فهمند، همه حق دارند. شهادت می دهند. روزی که صاحبش فرمان می دهد، دهن باز کن، قارون را بگیر! می گوید چشم: ﴿فَخَسَفْنَا بِهِ وَبِدَارِهِ الْأَرْضَ﴾^۳ می شود «شق الأرض». به دریا می گوید: ﴿فَنَبَذْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ﴾^۱

۱. سوره حجر، آیه ۸۵؛ سوره احقاف، آیه ۳.

۲. الامالی (اللطوسی)، ص ۶۹۶؛ «سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: شَكَتِ الْمَسَاجِدُ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى الَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَهَا مِنْ جِيرَانِهَا فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيْهَا وَعِزِّي وَجَلَالِي لَا قِبْلَتُ لَهُمْ صَلَاةً وَاحِدَةً وَلَا أَظْهَرْتُ لَهُمْ فِي النَّاسِ عَدَالَةً وَلَا نَالَتْهُمْ رَحْمَتِي وَلَا جَاوَزُونِي فِي جَنَّتِي».

۳. سوره قصص، آیه ۸۱.

الْيَمُّ^۱؛ می گوید چشم! دریا «شقّ البحر» است، زمین «شقّ الأرض» است، آن سنگ «شقّ الحجر» است: ﴿اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانْفَجَرَتْ﴾^۲، دوازده چشمه از آن سنگ درمی آید. چیزی در عالم نیست که نفهمد. این هم نظام عالم است. حالا آن معارف برای خیلی ها شاید حل نشود، فرمود انسان، همین افراد عادی، فقط می خواهد که جلوی باز باشد، بنابراین مشکل علمی ندارد.

بنابراین این سوگندها حق است، این «لا» هم زائد نیست: ﴿لَا أُقْسِمُ﴾؛ یعنی نه سوگند؛ یعنی خود سوگند است. ﴿لَا أُقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيَامَةِ * وَلَا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ﴾، این نفس لوّامه قیامت است در درون ما. همان طوری که فطرت، یک نشانه ای از توحید است در درون ما. ﴿أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ نَجْمَعَ عِظَامَهُ﴾، ما کاملاً تمام استخوان ها را جمع می کنیم. گفت: ﴿مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ﴾، ﴿بَلَىٰ قَادِرِينَ عَلَىٰ أَنْ تُسَوَّىٰ بُنَائُهُ﴾، آن ظریف ترین کارها را انجام می دهیم، چون قبلاً چیزی نبود، ما انجام دادیم. ﴿بَلَىٰ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ﴾، این «بل» اضرابی است؛ یعنی او هیچ مشکل علمی ندارد. این می شود شهوت عملی، آن می شود شبهه علمی. ﴿بَلَىٰ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ﴾؛ لذا سؤال اعتراض آمیز دارد: ﴿يَسْأَلُ أَيَّانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ﴾، آن وقت چکار داری؟ دفعته یک وقت قیامت قیام می کند: ﴿يَسْأَلُ أَيَّانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ﴾، می فرماید حالا می خواهید بفهمید که قیامت چه وقت قیام می کند؟ ﴿فَإِذَا بَرِقَ الْبَصَرُ * وَخَسَفَ الْقَمَرُ * وَجُمِعَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ * يَقُولُ الْإِنْسَانُ يَوْمَئِذٍ أَيْنَ الْمَفْرُ﴾، برای هر فردی یک قیامت صغرای هست که وارد برزخ می شود؛ اما وقتی که چشم ها بی فروغ شود، ماه گرفته شود «إِذَا الْأَرْضُ كَذَابًا»، «إِذَا السَّمَاءُ كَذَابًا»، «وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ» تکویر بشوند، «كُوِّرَتِ الشَّمْسُ» بشود، کل این نظام برچیده شود، قیامت قیام می کند؛ ولی برای هر کسی همین

۱. سوره قصص، آیه ۴۰.

۲. سوره بقره، آیه ۶۰.

که وارد صحنه برزخ می‌شود، صحنه قیامت صغرای اوست: «مَنْ مَاتَ فَقَدْ قَامَتْ قِيَامَتُهُ»^۱ می‌بیند کاملاً صحنه عوض شده است. تمام اختیار در عمل اوست. انسان مأمور است که برابر عمل خود سخن بگوید، برابر عمل خود زندگی کند. این است! عمل در آن روز حاکم است. فرمود یک برزخ دارید، یک قیامت صغرای دارید، یک قیامت کبرایی دارید، اینها طلیعه آن قیامت است که ﴿فَإِذَا بَرِقَ الْبَصَرُ * وَخَسَفَ الْقَمَرُ﴾؛ نورش منفسخ شد و گرفته شد و شمس و قمر ﴿دَكَّتَا دَكَّةً وَاحِدَةً﴾^۲، اینها جمع بشوند، با هم بکوبند که عالم کوبی شود. این ﴿إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ﴾^۳ همین است. دوباره با بهترین وجه آسمانی می‌سازند، زمینی می‌سازند.

در سوره مبارکه «ابراهیم» گذشت که ﴿يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ﴾^۴؛ که این ﴿وَالسَّمَاوَاتُ﴾ هم نائب فاعل ﴿تُبَدَّلُ﴾ است؛ یعنی کل آسمان و زمین عوض می‌شود. از وجود مبارک امام سجاد (سلام الله علیه) سؤال شد یا حضرت خود فرمود: این تبدیل می‌شود به زمینی که روی آن معصیت نشده است. به هر حال تبدیل می‌شود یا نمی‌شود؟ ﴿يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ﴾؛ یعنی کل این سماوات عوض می‌شود، زمین عوض می‌شود، به زمینی دیگر. حالا چندین بحث است که این زمین دیگر چگونه زمینی است؟ چه طور زمینی است؟ یکی از روایاتی که از امام سجاد (سلام الله علیه) رسیده است، این است که «إِلَى أَرْضٍ» که «لَمْ يَعْصَ عَلَيْهَا»؛ تبدیل می‌شود به زمینی که روی آن معصیت نشده است.^۵ پس این هست. فرمود اینها هیچ راهی برای شبهه علمی ندارند، فقط می‌خواهند

۱. بحار الانوار، ج ۵۸، ص ۷.

۲. سوره حاقه، آیه ۱۴.

۳. سوره حج، آیه ۱.

۴. سوره ابراهیم، آیه ۴۸.

۵. ر. ک: الجامع لاحکام القرآن، ج ۱۶، ص ۳۰۰؛ «يُحْشَرُ النَّاسُ عَلَى أَرْضٍ بِيضَاءٍ مِثْلَ الْفِضَّةِ لَمْ يَعْصِ اللَّهُ عَلَيْهَا».

که جلوی‌شان باز باشد. هر وقتی انسان احساس کند که جلوی‌ش باز است، بی‌راهه می‌رود؛ اما وقتی احساس کند که جلوی‌ش بسته است، کنترل می‌کند.

﴿فَإِذَا بَرِقَ الْبَصَرُ * وَخَسَفَ الْقَمَرُ * وَجُمِعَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ * يَقُولُ الْإِنْسَانُ يَوْمَئِذٍ أَيْنَ الْمَفْرُجُ﴾، می‌خواهد فرار کند، در حالی که به «دار القرار» رسیده است. دار فرار دنیاست، اینکه فرمود: «فَخُذُوا مِنْ مَمَرِّكُمْ لِمَقَرِّكُمْ»،^۱ همین است. حرکت نمی‌داند دائم باشد، چون حرکت دائم به لغو منجر می‌شود. یک چیز دائماً بگردد، حرکت بی‌مقصد نیست، یک؛ در مقصد مقصود را مشاهده کند، دو؛ حرکت حتماً به پایان می‌رسد، ممکن نیست چیزی دائماً بگردد. حرکت چون راه است، راه که بی‌مقصد نمی‌شود. حرکت وسیله است، وسیله که بی‌هدف نمی‌شود. عالم یعنی دنیا ممکن نیست دائمی باشد، این دار، دار عمل است؛ لذا فرمود آن روز که فرا رسید، می‌گوید: ﴿كَلَّا لَا وَزَرَ﴾، هیچ باربری نیست، هر کسی بار خود را باید ببرد. اینها اسرار و نشانه‌های قیامت است: ﴿إِلَىٰ رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمُسْتَقَرُّ * يُنَبِّئُ الْإِنْسَانُ يَوْمَئِذٍ بِمَا قَدَّمَ وَأَخَّرَ﴾، این نبأ عظیمی که هست: ﴿عَنِ النَّبَاِ الْعَظِيمِ﴾،^۲ خبر مهم جهان همین مسئله آخرت است. می‌فرماید ما در آن روز می‌گوییم که تو چه کار کردی! بعد می‌فرماید چه حاجت است که ما به او بگوییم؟ ﴿يُنَبِّئُ الْإِنْسَانُ﴾، این هم باب تفعیل است. «نبأ»؛ یعنی خبر. «إنباء»؛ یعنی اخبار و گزارش. «تنبئه و تنبیء» که باب تفعیل است؛ یعنی خبرهای شفاف و وسیع و فراوان. ﴿بِمَا قَدَّمَ وَأَخَّرَ﴾، همه چیز را به او گزارش می‌دهیم. بعد می‌فرماید: ﴿بَلِ الْإِنْسَانُ﴾، این «بل» هم مثل آن است. چرا ما به او گزارش بدهیم؟ نیازی به گزارش نیست، چون همه را می‌بیند. ﴿بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ﴾، انسان مذکر است، خبرش مؤنث نیست. این «تاء» «تاء» مبالغه است؛ یعنی انسان در آن روز خیلی خیلی می‌فهمد که چه کار کرده! ما چرا به او بگوییم؟ او خود اعمالش را می‌بیند. ﴿يُنَبِّئُ الْإِنْسَانُ﴾

۱. نهج البلاغة (للصبحي صالح)، خطبه ۲۰۳.

۲. سوره نباء، آیه ۲.

يَوْمَئِذٍ بِمَا قَدَّمَ وَأَخَّرَ»؛ یعنی ما خیلی می‌خواهیم - باب تفعیل است - خیلی می‌خواهیم گزارش بدهیم بعد با «بل اضرابیه»، چرا ما گزارش بدهیم؟ ﴿بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ﴾، نه «بصیر»! آن مبتدا مذکر، خبر که غی‌تواند مؤنث باشد. این «بصیرة»؛ مثل «علامه» است؛ یعنی هیچ چیزی بر او مخفی نیست، چون تمام کارها را خود کرده است، تمام توجیه‌هایی که می‌خواست انجام بدهد، خودش انجام داده است، همه برای او شفاف است. نیازی به گزارش نیست، ما بگوییم تو فلان کار را کردی، او خودش می‌داند و عمل را می‌بیند.

﴿بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ * وَلَوْ أَلْقَىٰ مَعَاذِيرَهُ﴾، حالا هر چه هم عذرخواهی بکند، می‌داند که چه کار کرده است. اگر کسی قیامت را این‌طور ببیند، دیگر راحتِ راحت است. الآن مثلاً خیلی به آخر ماه شعبان نمانده است، قبلاً هم به عرض شما رسید که هم در روایات هم در أدعیه این دو تعبیر هست؛ در روایات یک تعبیر، در أدعیه تعبیر دیگر که ماه مبارک رمضان «غُرَّةُ الشُّهُور» است،^۱ یک؛ «رَأْسُ السَّنَةِ» است،^۲ دو. افرادی مثل ابن طاووس و سایر بزرگان که کتاب دعا تنظیم می‌کنند، معمولاً اول سال را اول ماه مبارک رمضان می‌دانند. ماه شعبان را آخر سال می‌دانند؛ لذا در ماه شعبان خیلی سراسیمه و دستپارچه‌اند که حساب‌ها را بررسی کنند که آخر سال چیزی بدهکار نباشند، چون هر آخر سالی به هر حال حساب و کتابی دارد. این دعای نورانی ماه شعبان را ملاحظه می‌کنید: «اللَّهُمَّ إِنْ لَمْ تَكُنْ غَفَرْتَ لَنَا فِيمَا مَضَىٰ مِنْ شَعْبَانَ فَاعْفِرْ لَنَا فِيمَا بَقِيَ مِنْهُ»،^۳ خدایا اگر تا به حال ما را نیامرزدی بعد بیامرز! این یعنی چه؟ این دعای ماه شعبان است. آخرهای ماه شعبان این دستور را دادند، برای اینکه آخر سال است. انسان باید وارد سال جدید شود. آن وقت راحتِ راحت هم هست. سخت نیست کمی مواظبت می‌خواهد. آن

۱. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۴، ص ۶۶.

۲. تهذیب الأحکام، ج ۴، ص ۳۳۳.

۳. بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۹۴، ص ۷۳.

وقت از حرف زدن زائد، حسد بی خود، از اعتراض این و آن، نصیحت که می کند قبلاً هم به عرض شما رسید که اصلاً نصیحت معنایش نیش زدن نیست. آن تفسیر شد معنای نصیحت، این سوزن خیاط را می گویند «منصحه». خود خیاط را می گویند «ناصح». آن جامه ای که دوخت را می گویند «نصاح». «نصیحت»؛ یعنی انسان جامه آبرومندی بدوزد و بر پیکر جامعه بیندازد و اینها را از برهنه بودن در بیاورد، این چیز بسیار خوبی است. اینکه آبرو بردن نیست، بر همه ما هم لازم است نصیحت بکنیم. نصیحت اصلاً معنایش این است، این سوزن را می گویند «منصحه». این خیاط را می گویند «ناصح»، این لباس را می گویند «نصاح». این خیلی بر ما واجب است، کار خوبی هم هست! آن وقت راحت هستیم، باید بگوییم می گوئیم. باید نصیحت بکنیم می کنیم؛ اما خودمان را نخواهیم سبک بکنیم، این اثر ندارد. گفتن لازم است، امر به معروف لازم است، نهی از منکر لازم است، اینها همه جامه است، جامه حافظ آبروست، اینها چیز خوبی است! اصرار اینکه در آخرهای ماه شعبان آدم مرتب این دعا را بخواند که «اللَّهُمَّ إِنِّ لَمْ تَكُنْ غَفَرْتَ لَنَا فِيمَا مَضَى مِنْ شَعْبَانَ فَأَغْفِرْ لَنَا فِيمَا بَقِيَ مِنْهُ»، برای اینکه آخر سال است. ما باید باور بکنیم این حرف ها را. ما اگر باور کردیم، جامعه هم - إِنْ شَاءَ اللَّهُ - باور می کند!

«و الحمد لله رب العالمین»